

نکته

جلال خالقی مطلق

برخی از باورداشتهای همسان میان مآخذ هخامنشی و روایات شاهنامه

ایرانیان - این کودکان سه هزار ساله - هیچ گاه از اسطوره به تاریخ نرسیده اند ، بلکه همیشه از تاریخ اسطوره ساخته اند . این حقیقت را می توان ، نه تنها دربارهٔ اعصار بسیار کهن ، بلکه در سراسر تاریخ ساسانیان و سراسر تاریخ اسلامی ایران و به ویژه در کار تذکره نویسان تا برسد به شایعه سازان روزگار ما دنبال کرد . تاریخ نویسی در ایران ، در آغاز تاری از تاریخ و بودی از افسانه دارد ، ولی سپس رفته رفته تارهای آن نیز بود می گردند .

به سخن دیگر ، به چشم ایرانیان تاریخ آن نیست که رخ داده است ، بلکه آن است که باید رخ می داد . و از این رو پژوهنده ای که در شاهنامه و دیگر مآخذ موجود ما دنبال شکار مطالب تاریخی ست ، باید همیشه به دیده داشته باشد که او در این مآخذ از تاریخ صرف چیز چندانی نخواهد یافت ، مگر تاریخ افسانه شده و افسانه های تاریخ گشته . و این آمیزش تاریخ و افسانه ، کتاب آزمونهای تلخ و شیرین ، بینشهای رنگین ، برداشتهای ذهنی و باورداشتهای آرمانی ایرانیان از فلسفهٔ زندگی ست .

ما پیش از این در بخش «نکته ها» ، مشابه برخی از باورداشتهایی را که مورخان یونانی به مادها و هخامنشیان نسبت می دادند ، در شاهنامه نشان دادیم (ایران شناسی ، ۱۳۷۳/ ۴ ، ص ۹۱۲-۹۱۶) در زیر چندتایی دیگر را نام می بریم :

پژوهنده را راز با مادر است

هرودت (کتاب یکم ، بند ۱۳۷) می‌نویسد : « آنان [ایرانیان] ادعا می‌کنند که در میان آنها هیچ گاه پدر کُشی یا مادر کُشی رخ نمی‌دهد ، و اگر رخ دهد ، پس از پژوهش حتماً روشن می‌گردد که فرزند از کس دیگری ست یا حرامزاده است . چون غیر طبیعی ست که پدر به دست فرزند خود کشته شود . »

در شاهنامه پس از آن که ضحاک به فریب ابلیس پدر خود مرداس را می‌کشد ، عین عقیده بالا یاد گشته است (یکم ۴۸ / ۱۱۵-۱۱۸) :

چنان بد گهر شوخ فرزند اوی	نجست از ره شرم پیوند اوی ،
به خون پدر گشت همداستان ؛	زدانا شنیده ستم این داستان ،
که فرزند بد گر شود نره شیر	به خون پدر هم نباشد دلیر ،
مگر در نهانش سخن دیگر است :	پژوهنده را راز با مادر است !

فال بد

در شاهنامه اعتقاد به فال نیک و بد عقیده ای بسیار رایج است و همین اعتقاد را مورخان یونانی به ایرانیان زمان هخامنشیان نسبت داده اند . در این جا ما دو روایت را که شباهت بیشتری به هم دارند نقل می‌کنیم :

کتزیاس می‌نویسد : چهل و پنج روز پس از مرگ اردشیر اول (۴۶۵ - ۴۲۴ ق.م.) پسر او خشیارشای دوم (۴۲۴ - ۴۲۳) کشته شد . ولی استرهای نعش کش که جنازه پدر را به پارس می‌بردند بر جای خود ایستادند و حرکت نکردند تا چهل و پنج روز بعد استرهای حامل جنازه پسر بدانها ملحق شدند و آن وقت استرها به شتاب به حرکت افتادند (۴۵ ج ۱ ، F.W. Kunig, Die Persika von Knidos, Graz 1972, S. 18).

در شاهنامه نیز حرکت نکردن حیوان بارکش را به فال بد می‌گیرند و آن را نشان واقعه ای شوم می‌دانند . در داستان رستم و اسفندیار آمده است (چاپ مسکو ۶ / ۲۲۹ - ۱۹۰ - ۱۹۶) که چون شترهای حامل بار بر سر دوراهه ای که یکی به دز گنبدان و دیگری به سوی زابل می‌رفت ، رسیدند ، شترها نشستند و هرچه ساریان با چوب بر سر آنها کوفت ، از جای نجبیدند . اسفندیار این واقعه را به فال بد گرفت و دستور داد که شترها را سر ببرند تا مگر فال شوم به خود آنها برگردد ، ولی برنگشت و چندی بعد نعش اسفندیار را از زابل به پایتخت بردند .

معجزات

یکی دیگر از تشابهات بزرگ میان باورداشتهای هخامنشیان و شاهنامه، اعتقاد به معجزات است که ما در زیر دو نمونه آن را نقل می کنیم :

۱- به گزارش کتزیاس، در نبرد دوم اردشیر اول با باختر (باکتریان، بلخ) بادی برخاست و بر چهره باختریان وزید و در اثر آن اردشیر بر باختر و باختریان پیروز گردید (31، S. 13, Persika).

در شاهنامه این باد دوبار معجزه می کند، ولی هر دو بار به سود دشمن. بار نخست در جنگ دارا با اسکندر است (چاپ مسکو ۱۶۲/۳۹۰-۱۶۶) :

به یک هفته گردان پر خاشجوی	به روی اندر آورده بودند روی،
به هشتم برآمد یکی تیره گرد	بر آن سان که خورشید شد لاژورد،
پیوشید دیدار ایران سپاه	گریزان برفتند از آن رزمگاه،
سپاه سکندر پس اندر دمان	یکی پر غم و دیگری شادمان،
سکندر بشد تا لب رودبار	بکشتند ز ایرانیان بیشمار!

و دیگر بار در جنگ رستم فرخزاد با سعد وقاص است. رستم بر سعد پیروز می گردد، ولی چون می خواهد سر دشمن را از تن جدا کند، گردی برخاسته و بر چشم او می زند و سبب پیروزی دشمن می گردد (چاپ مسکو ۳۲۹/۹-۲۳۲ / ۲۴۰):

خروشی برآمد ز رستم چو رعد	یکی تیغ زد بر سر اسب سعد،
چو اسب نبرد اندر آمد به سر	جدا شد از او سعد پر خاشخو
برانگیخت رستم یکی تیغ تیز	بدان تا نماید بدو رستخیز،
همی خواست از تن سرش را برید	ز گرد سپه این مرآن را ندید،
پیوشید دیدار رستم ز گرد	بشد سعد پویان به جای نبرد،
یکی تیغ زد بر سر ترگ اوی	که خون اندر آمد ز تارک به روی
چو دیدار رستم ز خون تیره شد	جهانجوی تازی بدو چیره شد
دگر تیغ زد بر بر و گردنش	به خاک اندر افکند جنگی تنش

۲- و اما معجزه دوم تسلیم شدن آب رودخانه در برابر پادشاه است. گزنفون در بخش چهارم کتاب آنا بازیس (Anabasis) درباره گذشتن کوروش کوچک (کشته در ۴۰۱) از رود فرات می نویسد:

سپس کوروش خود را به آب زد و همه سپاه به دنبال او روانه گشت. آب فرات تا به سینه آنها می رسید. مردم Thapsakos می گفتند که تا آن زمان کسی بدون کشتی از

این رود نگذشته بود. ولی کشتیها را پیش از آن Abrokomas آتش زده بود که کوروش تواند از رود بگذرد. از این رو آنچه می گذشت همچون معجزه ای بود: رود فرات در برابر کوروش، پادشاه آینده، تسلیم شده بود!

در شاهنامه، هنگامی که فریدون در جنگ با ضحاک باید از رود اروند یا دجله (شاخه دیگر فرات) بگذرد، به رودبانان آن سوی رود پیام می فرستد که با کشتی خود بدین سوی آیند تا فریدون و سپاه او را بدان سوی برند، ولی آنها از این کار سر باز می زنند. فریدون ناچار با اسب به آب می زند و سپاهیان از پس او، و همه تندرست از رود می گذرند (یکم ۷۳ / ۲۹۳-۳۰۷):

چنانچون بود شاه دیهیم جوی	به اروند رود اندر آورد روی
به تازی تو اروند را دجله خوان...	اگر پهلوانی ندانی زبان
فرستاد زی رود بانسان درود	چو آمد به نزدیک اروند رود
گذارید یکسر بدین روی آب	که کشتی و زورق هم اندر شتاب
نیامد به گفت فریدون فرود...	نیارود کشتی نگهبان رود
از آن ژرف دریا نیامدش باک	فریدون چو بشنید شد خشناک
بر آن باره شیردل برنشست	به تندی میان کیانی بیست
به آب اندر افگند گلرنگ را	سرش تیز شد کینه و جنگ را
همیدون به دریا نهادند سر	بیستند یارانش یکسر کمر
به آب اندرون غرقه کردند	بر آن باد پایسان با آفرین
به بیت المقدس نهادند روی	به خشکی رسیدند سر کینه جوی

همچنین هنگامی که کیخسرو می خواهد همراه با مادرش و گیو از رود جیحون بگذرد، رودبان بدو کشتی نمی دهد و کیخسرو با اسب به آب می زند و فریگیس و گیو از پس او روانه می گردند و همگی در برابر چشمان حیرت زده رودبان تندرست از رود می گذرند (دوم ۴۴۷ / ۳۹۳-۴۱۴):

نبینی از این آب جز نیکوی!	بدو گفت گیو: ار تو کیخسروی
فرستاد تخت مہی را درود!	فریدون که بگذاشت اروند رود
که با روشنی بود و با فرهی!	جهانی سراسر شد او را رهی
سوار دلیران و شیران توی؟	چه اندیشی ار شاه ایران توی؟
که با فرو برزی و زیبای گاه!...	مر این آب را کی بود بر تو
پناهم به یزدان فریادرس!	بدو گفت کیخسرو: این است و بس!

فرود آمد از باره راهجوی
 همی گفت: پشت و پناهم توی!
 به آب اندر افکند خسرو سیاه
 پس او فریگیس و گیو دلیر
 بدان سو گذشتند هر سه درست
 بر آن نیستان بر نیایش گرفت!
 چو از رود کردند هر سه گذر
 به یاران چنین گفت کاینت شگفت
 بهاران و جیحون و آب روان،
 بدین ژرف دریا چنین بگذرد!
 بنالید و بر خاک بنهاد روی،
 به آب و به خشکی به راهم توی!
 چو کشتی همی راند تا بازگاه
 برون شد ز جیحون و از آب چیر
 جهانجوی خسرو سر و تن بشت،
 جهان آفرین را ستایش گرفت!
 نگهبان کشتی شد آسیمه سر،
 کز این برتر اندازه نتوان گرفت:
 سه جوشنور و اسپ و برگستان،
 خردمندش از مردمان نشمرد!

هم در گزارش گزنفون و هم در گزارش فردوسی به خوبی آشکار است که آب رود
 در برابر شاهی که به زودی بر تخت پادشاهی ایران خواهد نشست، تسلیم می گردد و با
 این معجزه سزاواری یا مشروعیت پادشاه آینده به ثبوت می رسد (بنگرید به یادداشت
 نگارنده در: *ایران نامه ۱۳۶۱/۱*، ص ۴۳، ح ۲۳).

جلال متینی

برای ثبت در تاریخ:

معجزه در مشهد

هنگامی که امیرکبیر دست به اصلاحات همه جانبه ای زد، مخالفانش نیز از پای
 نشستند و به صورتهای گوناگون واکنش نشان دادند که از آن جمله است معجزه! بقعه
 «صاحب الامر» در میدان «صاحب الزمان» تبریز در سال ۱۲۶۵ هجری قمری. این ماجرا
 را به شرح در بخش «برگزیده ها» ی همین شماره ملاحظه خواهید فرمود. قضیه از این
 قرار بود که وقتی «قصابی گاوی را برای کشتن می بُرد، گاو، بند گسیخت و به بقعه
 پناهنده شد. چون قصاب خواست آن را بیرون کشد در دم افتاد و جان داد. و گاو از
 آن جا یکسره به خانه میرزا حسن متولی بگریخت...». چون این خبر پراکنده شد مردم
 فوج فوج به زیارت گاو می رفتند و بر سُم او بوسه می زدند. بزرگان شهر نیز «چراغدانها
 و پرده ها» به نذر به امامزاده می بردند تا کار بدان جا کشید که کنسول انگلیس در تبریز
 نیز چهل چراغی بلور به امامزاده فرستاد.... در نتیجه شری برپا شد. امیرکبیر که

می دانست سر نخ دست چه کسانی ست با حسن سیاست توطئه دشمنان را نقش بر آب کرد.

نظیر این واقعه با تفاوت هایی چند در سالهای آخر رژیم پیشین نیز در مشهد اتفاق افتاد که در روزنامه های آفتاب شرق و خراسان مشهد نیز خبر آن چاپ شد.

ماجرای این قرار بود که ناگهان در شهر شایع شد شتری از کشتارگاه از زیر دست سلاح گریخته و به پای خود مسیر درازی را طی کرده و به صحن کهنه (عتیق) بارگاه امام رضا علیه السلام پناه آورده و در پای پنجره پولاد نشسته است. توضیح این مطلب را بیفایده نمی داند که در مشهد در هر روز چند شتر را نیز می کشتند و گوشتش را که از گوشت گوسفند و گاو ارزاتر بود زوار کم بضاعت امام رضا می خریدند. خبر پناه بردن شتری به امام رضا، آن هم در اوج قدرت آریامهری، موضوع کوچکی نبود. مؤمنان روانه صحن مطهر شدند و زوار امام رضا که سعادت یارشان بوده و هنگامی به پابوسی امام آمده بودند که شتری نیز به بارگاه آن حضرت پناهنده شده بود، غلغله ای در شهر برپا کردند. خلق خدا سیل آسا به صحن مطهر ریختند و دور شتر جمع شدند. پس از مدتی کوتاه، مؤمنان هرچه پشم برتن آن حیوان زبان بسته بود کردند و به تیمن و تبرک بردند. از سوی دیگر برخی از اهالی مشهد که موی خود را در آسیاب سفید نکرده بودند و حوادث پنجاه شصت سال پیش را نیز به چشم دیده بودند، چون این خبر را شنیدند و از عکس العمل طبیعی عامه مردم آگاه شدند، سر می جنبانند و با تکیه بر تجارب گذشته خود می گفتند باید در انتظار حادثه ای بود. چه ایشان به یاد داشتند که از جمله در سالهای پیش هر روز سنگ یا سنگهای مدوری، کوچک یا بزرگ نیز در صحن مطهر دیده می شد که مؤمنان می گفتند این سنگها به پای خود از کوه برای زیارت و پابوسی امام آمده اند.

گمان من آن است که آمدن شتر به صحن مطهر می توانست در همان زمان بلوایی برپا کند. بدین سبب بعید نیست که مسؤولان استان و آستان قدس رضوی موضوع را سریعاً با تهران در میان گذاشته باشند و با تعلیمات تهران دست به کار شده باشند. در نتیجه روز بعد اعلامیه ماندی از سوی آستان قدس رضوی بدین مضمون در روزنامه های شهر چاپ شد که چون شتر به حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه السلام پناهنده شده است، وی را به املاک آستان قدس رضوی بردیم تا در آن جا بچرد و بخورد، بی آن که دیگر باری ببرد و خاری بخورد. ظاهراً شب که زائران و مؤمنان صحن را ترک کرده بودند شتر را نیز با کامیونی از صحن خارج کرده بودند.

روز بعد تصویری در یکی از روزنامه های شهر چاپ شد که پیرمردی کوتاه قد را

نشان می داد، با ریشی مختصر و کلاه پوستی کهنه ای بر سر، که در صحن مطهر در برابر آن شتر خاضعانه زانو زده است و از سر صدق لبان شتر را می بوسد! اگر یکی از آن دو روزنامه در اختیارم بود آن تصویر را به عنوان «مدرک» در این جا چاپ می کردم. ولی عرض بنده را بپذیرید.

آفتاب آمد دلیل آفتاب:

محمد ذکریای رازی!

در ماههای اخیر رهبر ایران آیت الله العظمی سید علی خامنه ای یکی دو بار به این موضوع تصریح کرده است که دانشگاهها باید اسلامی تر شود و کسانی را که کارشان با معیارهای اسلامی سازگار نیست باید از دانشگاهها بیرون کرد. در همان روزها وزیر علوم و آموزش عالی ایران نیز از کم سوادی فارغ التحصیلان دانشگاهها شکایت کرد. توضیح این موضوع لازم است که فارغ التحصیلان مورد بحث جناب وزیر محصول دوران حکومت اسلامی ست نه دوره پیش، چنان که تأکید بر «اسلامی تر کردن» دانشگاهها نیز حاکی از آن است که «اسلامی کردن» دانشگاهها از آغاز انقلاب به بعد که به اخراج و «پاکسازی» چند هزار تن از استادان دانشگاههای ایران انجامید، با موفقیت همراه نبوده است.

صحت اظهارات مقامهای رسمی کشور درباره دانشگاهها با پرده برداری از مجسمه محمد بن زکریای رازی در میدان ولی عصر (ولیعهد سابق) به اثبات رسید و معلوم شد که ایشان از سر بصیرت، آن سخنان را گفته اند. زیرا بر پایه مجسمه ای که به همت «انجمن ایرانی تاریخ طب» در آن میدان نصب گردیده، نوشته شده است: «محمد ذکریای رازی...». دست اندرکاران تهیه و نصب این مجسمه اگر با قرآن مجید کمترین آشنایی داشتند، بایست می دانستند که «زکریا» (نه: ذکریا) نام یکی از آخرین پیامبران عهد عتیق است که هفت بار نامش در قرآن آمده است (سوره آل عمران، آیه ۳۷ - دو بار، و آیه ۳۸، سوره الانعام، آیه ۸۵؛ سوره مریم، آیه های ۲ و ۷؛ سوره الانبیاء، آیه ۸۹)، و نیز اگر حداقل جلد اول تاریخ ادبیات در ایران تألیف استاد دکتر ذبیح الله صفا را به طور بسیار سطحی مروری کرده بودند دیده بودند که نام دانشمند بزرگ ایرانی همه جا با «ز» نوشته شده است نه با «ذ».

از سوی دیگر معلوم نیست که مأموران امر به معروف و نهی از منکر حکومت، به هنگام نصب این مجسمه و پرده برداری از آن کجا بوده اند که کلمه ای مستهجن در

برابر دیدگان زنان و مردان مسلمان قرار گرفته است!
 تصویر این مجسمه را از *ایران تایمز*، چاپ شهر واشنگتن مورخ جمعه ۲۸ ژوئن
 ۱۹۹۶ - که ظاهراً از روزنامه *برار چاپ تهران* گرفته است - از نظر خوانندگان
 می‌گذرانیم.



مجسمه محمد زکریای رازی در تهران
 به علاوه این پرسش نیز مطرح می‌تواند شد که آیا ساختن مجسمه در اسلام جایز
 است؟!

گرانی بیهساب کتاب

کتابهایی که در چند ماه اخیر از ایران رسیده است نشان می دهد که نرخ کتاب ناگهان - بی توجه به نرخ رسمی دلار که در چهارصد تومان تثبیت گردیده - به صورت عجیبی افزایش یافته است. ظاهراً طبقه کتابخوان از این به بعد کمتر خواهند توانست کتابی بخرند و بخوانند.

برای آن که افزایش بهای کتاب با رقم و عدد نشان داده شود، قیمت چند کتاب را در این جا نقل می کنم. توضیح آن که قطع کتابها و نوع کاغذ و جلد مقوایی آنها، به جز یک کتاب، همه یکسان است.

۱- حدیقه الحقیقه سنائی، تصحیح مدرّس رضوی، چاپ ۱۳۲۹، تعداد صفحات: بیش از ۸۰۰، بها ۲۰ تومان.

۲- فرهنگ واژه ها، و واژه های دشوار کتاب الانبیه عن حقایق الادویه، تألیف دکتر منوچهر امیری، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۳، صفحات: ۵۶۵، بها ۴۱ تومان.

۳- تاریخ مشروطه ایران، تألیف احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴ (چاپ یازدهم)، صفحات: ۹۳۴، بها ۷۰ تومان.

۴- لغت فرس، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۶، صفحات: ۲۸۵، بها ۳۵ تومان.

۵- کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوچم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، دو جلد، صفحات: ۱۲۱۵، بها ۱۴۰ تومان.

۶- امیرکبیر و ایران، نوشته فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱ (چاپ ششم)، صفحات: ۸۰۴، بها ۱۸۰ تومان.

۷- اسرار التوحید، مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶، دو جلد، صفحات: ۱۰۶۳، بها ۵۰۰ تومان.

۸- گلستان سعدی، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸، صفحات: ۸۱۵، بها ۴۵۰ تومان.

۹- سفارتنامه های ایران، تدوین و تحقیق و تألیف دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات توس، ۱۳۶۸، صفحات: ۴۴۲، بها ۳۰۰ تومان.

۱۰- بهمن نامه، ویراستار دکتر رحیم عقیقی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، صفحات: ۶۸۲ (با جلد شمیری)، بها ۴۲۰ تومان.

۱۱- فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، انتشارات مدبر، ۱۳۷۰، صفحات: ۶۴۷، بها ۴۰۰ تومان.

۱۲- نقش سازمان ملل در جنگ ایران و عراق، تألیف دکتر منوچهر پارسادوست، شرکت سهامی

- انتشار، ۱۳۷۱، صفحات: ۸۰۴، بها ۷۵۰ تومان.
- ۱۳- مثلها و حکمتها در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری، تألیف دکتر رحیم عقیقی، انتشارات سروش، ۱۳۷۱، صفحات: ۹۲۳، بها ۹۰۰ تومان.
- ۱۴- تحفة الفرائب، به کوشش جلال متینی، انتشارات معین، ۱۳۷۱، صفحات: ۵۳۴، بها ۶۵۰ تومان.
- ۱۵- تاریخ خوی، تألیف دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات توس، ۱۳۷۲، صفحات: ۶۳۱، بها ۸۰۰ تومان.
- ۱۶- تاریخ فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تألیف دکتر محمد محمدی ملابری، انتشارات یزدان، ۱۳۷۲، صفحات: ۵۲۴، بها ۷۰۰ تومان.
- ۱۷- فرهنگنامه شعری، تألیف دکتر رحیم عقیقی، انتشارات سروش، ۱۳۷۳، سه جلد، صفحات: ۲۷۴۴، بها ۲۹۰۰ تومان.
- ۱۸- واژه نامه گویش بیرجند، از دکتر جمال رضائی، انتشارات روزبهان، ۱۳۷۳، صفحات: ۶۵۱، بها ۱۰۰۰ تومان.
- ۱۹- سراب جانشین پسر، نوشته خسرو معتضد، نشر البرز، ۱۳۷۴، دو جلد، صفحات: ۱۱۵۰، بها ۳۹۰۰ تومان.
- ۲۰- شاه اسماعیل اول، تألیف دکتر منوچهر پارسادوست، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۵، صفحات: ۹۱۱، بها ۳۵۰۰ تومان.
- ملاحظه می فرمایید که در فاصله سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۵، بهای کتاب با جلد مقوایی از صفحه ای یک ریال به چهل و پنج ریال افزایش یافته است.